

شعری از فروغ فرخزاد

دوشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۹ - ۱۰ ژانویه ۲۰۱۱

این شعری است که به خاطر آن نام فروغ را از لیست کتاب شاعران معاصر حذف کردند:

بر روی ما نگاه خدا خنده می زند،
هر چند ره به ساحل لطفش نبرده ایم

زیرا چو زاهدان سیه کار خرقه پوش،
پنهان ز دیدگان خدا می نخورده ایم

پیشانی از ز داغ گناهی سیه شود،
بهتر ز داغ مهر نماز از سر ریا

نام خدا نبردن از آن به که زیر لب،
بهر فریب خلق بگوئی خدا خدا

ما را چه غم که شیخ شبی در میان جمع،
بر رویمان ببست به شادی در بهشت

او می گشاید ... او که به لطف و صفای خویش،
گوئی که خاک طینت ما را ز غم سرشت

توفان طعنه، خنده ی ما را ز لب نشست،
کوهیم و در میانه ی دریا نشسته ایم

چون سینه جای گوهر یکتای راستیست،
زین رو ب موج حادثه تنها نشسته ایم

مائیم ... ما که طعنه زاهد شنیده ایم،
مائیم ... ما که جامه تقوی دریده ایم؛

زیرا درون جامه بجز پیکر فریب،
زین هادیان

راه حقیقت، ندیده ایم

آن آتشی که در دل ما شعله می کشید،
گر در میان دامن شیخ اوفتاده بود؛

دیگر بما که سوخته ایم از شرار عشق،
نام گناهکاره رسوا ! نداده بود

بگذار تا به طعنه بگویند مردمان،
در گوش هم حکایت عشق مدام ! ما

“هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوام ما”